

هو العليم

در باره کتاب افق وحی

و شیوه صحیح نقد

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

توضیحاتی در باره تألیف کتاب/فق و حی

اجازه اش (کتاب/فق و حی) خیلی دیر آمده بود؛ بعد معلوم شد که - بعضی ها که پیگیر بودند - ارشاد به اینها گفته بود که ما کتاب های ایشان^۱ را و کتاب های پدرشان را باید کلمه به کلمه بخوانیم تا بعد اجازه بدهیم! یکی کتاب های خود ایشان و یکی پدر ایشان! گفتیم: عیب ندارد بخوانند! بیشتر استفاده [می کنند]. ما برای خواندن نوشتیم و می نویسیم، نه برای همین طور روی طاقچه گذاشتن! همه باید بخوانند، همه باید مطلب دستشان بیاید. این طور هم که نمی شود.

من جداً عرض می کنم، قسم می خورم که مطالبی را که می گویم یا می نویسم برای طیف خاصی نمی گویم! برای تک تک افراد این جامعه می گویم؛ چه کاسبش، چه مهندسش، چه دکترش، چه مجتهدش، چه افراد عادی اش، چه نظامی اش، چه انتظامی اش، چه ارتشی، چه سپاهی، چه بسیجی، چه امنیتی، همه افراد، هر کسی که اسم آدمی و انسان، این حیوان ناطق، بر او صادق است این مطالب برای اوست و هیچ اختصاص به طیف خاصی ندارد.

و این طور نیست که فقط این مطالب منحصر و مختص به یک قشر خاص باشد. هر کسی که روزنه ای از فطرت در درونش هنوز سوسو می زند، او می تواند مخاطب این افکار ما باشد، می تواند مخاطب این مطالب باشد. مگر اینکه به کلی دریچه به واسطه تعلقات و مسائل و تعینات و دیگر امور دنیا و نفسانیات و اینها بسته شده باشد. آن یک مطلب دیگری دارد و آن هم در همه اصناف هست، در همه اشکال هست.

^۱ آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدس الله سره

آسیب‌شناسی نقدهای موجود نسبت به مطالب دکتر سروش

من خیلی در این قضیه مردّد بودم که اصلاً نسبت به این مسئله، جواب بدهیم، ندهیم؟! در چه حدّی جواب بدهیم؟! و اصلاً قصدم از اول این بود که مقاله بیش از پنجاه، شصت صفحه نشود، و فقط به یک مطالبی [کلی اکتفا شود]. وقتی پاسخ بقیّه آقایان را دیدم، دیدم عجب! کارمان درآمد. حالا به جای اینکه به یک نفر بیائیم جواب بدهیم باید به عدّه کثیری در این زمینه جواب [بدهیم]. جواب‌هایی که خود آنها دادند هزار تا اشکال ایجاد می‌کند.

آقای کذا آمده می‌فرمایند که اصلاً اشعار مولانا "منبسط بودیم و یک گوهر همه" این با مبانی توحیدی قرآن سازگار نیست! دست شما درد نکند پس این قضیه عالم ذر و فلان و ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ [چه بوده است؟!]. [چطور همه گفتند: بلی؟! آیا در قرآن شمر و یزید از این ﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾ استثنا شد؟! یا عمر و ابوبکر استثناء شد؟! یا عبیدالله بن زیاد و صدام و یا بقیّه استثنا شد؟! یا اینکه ﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾ به همه برمی‌گردد؟! به همه ذریه آدم برمی‌گردد؟! خب این همین معنای منبسط بودیم است. این عبارت آخری [همان است]، آن آیه قرآن است، این به شعر است. آنجا همه اعتراف به توحید و به ربوبیت و اینها بود. همه اختلافات به رجوع به کثرات و تکاليف بر دنیا و تعلق نفس به این عالم ماده برمی‌گردد! [اگر] همین دوباره برگردد و ماده و نفس و اینها سلب بشود، دوباره همان مسئله ﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾ به حال خودش باقی‌ست.

یا وقتی آقای کذا، ایشان می‌فرمایند که این «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَالْإِن كَمَا كَانَ»^۱ این اصلاً مستندش صحیح نیست! چند سند من برای این آورده‌ام؛ چطور شما یک‌هم‌چنین حرفی می‌زنید و می‌گویید این روایت سندش صحیح نیست؟!

حالا این روایت را شما قبول نمی‌کنید، احادیث نهج البلاغه را چطور قبول می‌کنید؟! سایر مطالب توحید امام رضا علیه السلام را چطور شما می‌پذیرید؟! آخر با اینکه سندش درست نیست که نمی‌توانی این را رد کنی!

علاوه بر آنکه این [روایت] عین مبانی فلسفی و حکمی است. حالا شهود و عرفان به جای خودش، اصلاً به عرفان و شهود کاری ندارد. روایتی است که منطبق بر این مسئله است. جدای از اینکه مطلب دیگری نبود. اینها اشکال است. این را چه باید کرد؟!

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲

^۲ رجوع شود به/افق وحی، ص ۵۹۱.

محورهای اصلی اشکالات دکتر سروش

اگر بنده بیایم به یک قسم از مسئله پردازم در حالی که سایر مسائل لنگ بماند، مثل این است که انسان صحبت نکرده است، حرفی نزده است. لذا بنا را بر این گذاشتیم که دیگر شروع کنیم و وقتی که محوریت اشکال را دیدم، دیدم که به این سه قضیه برمی گردد: یکی توحید افعالی و یکی مسائل مربوط به علم و بعد هم که بالخصوص مسئله مربوط به وحی به این برمی گردد و سایر [مواردی که هست].

آقای کذا آمده می فرمایند که همه اینها به خاطر افکار صوفیانه‌ای است که دارد. عجب! خب بنده بیست و پنج سال است در این افکار دارم غوطه می خورم چطور یک‌هم‌چنین خروجی‌هایی از ما درنیامده که بیایم وحی را انکار کنیم! نمی دانم وحی را مطابق با فهم بشری بدانیم! بلکه از آنچه که شما می دانید هم بالاتر است که حتی فکر و عقل شما هم نمی رسد! مگر ما در افکار صوفیانه توغل نداشتیم؟ بنده تمام مطالب عرفا را مطالعه کرده‌ام، تمام نوشته‌ها را مطالعه کرده‌ام، تمام مسائل صوفی و غیر صوفی همه را دارم، همه را دیدم! تمام [آنها] را بنده مطالعه کرده‌ام. بنده از اینجا تا سقف، من کتب صوفیه خوانده‌ام چطور در ذهن من یک‌هم‌چنین افکاری نیامده است؟! چطور علامه طباطبائی نیامد؟! پدر ما نیامد، آقای قاضی نیامد، بزرگان از عرفان اینها هیچ کدام نیامده است؟! آخر این چه دلیلی دارد که ما هر جا که - گفتم در آنجا - در هر نقطه از منظومه شمسی اشکال پیدا بشود بر سر عرفان ما چوبش را بکوییم؟! آخر این حرف‌ها چه دلیلی دارد؟ خب یعنی چه؟! آدم درست صحبت بکند! نه خودش مورد تمسخر قرار بگیرد و مردم و دانشگاهی‌ها به او هرهر بخندند و نه اینکه بالأخره بیشتر بر مشکلات اضافه نکند. این یک!

ثانیاً: حالا مگر ایشان - آن آقای که این اشکالات را می کند - مگر چقدر نسبت به مسائل صوفیانه اطلاع دارد؟! هیچ [اطلاعی ندارد] آقا! دو در صد بقیه!

تأثیر منفی وارد شدن در فضای بی دینی غرب

خب این به یک سری از مسائل برمی گردد، به معلومات انسان برمی گردد، به عدم اطلاع انسان برمی گردد و چیزهای دیگر و مسائل دیگری که این مسائل ضمیمه می شود. محیط، فضا بسیار بسیار مؤثر است! یکی از خطرات بسیار بزرگی که همیشه مرحوم آقا همه را برحذر می داشتند از اینکه انسان به آن خطر مبتلا نشود وارد شدن در فضای بی دینی غرب است! آدم فضایش را عوض کند، برود در آنجا اقامت و سکونت کند. در خیابان راه می روی افکارت عوض می شود، اصلاً همین که در خیابان راه می روی؛ اصلاً با کسی هم حرف نمی زنی اصلاً با هیچ کس حرف نمی زنی! [اما] فضا فضای مسموم است. اصلاً اکسیژن در آنجاها با آن اکسیژنی که در اماکن متبرکه است یا حتی اماکن عادی فرق می کند. فرض کنید مثل همین ساوه، مثل قم و طهران - باز طهران یک خُرده خراب شده، اوضاعش خیلی خراب شده است - مثلاً قم، مشهد، شهرهای عادی

مثلاً اصفهان، شیراز، این طرف آن طرف یا حتی جاهایی که این خصوصیات را ندارد ولی بالأخره یک مردم مسلمان عادی [در آنجا] زندگی می کنند، فضا اصلاً تغییر می کند. این یک چیز واقعی است. یعنی واقعیت این است که شما نمازی که در اینجا می خوانید با نمازی که در آنجا می خوانید تفاوت دارد. حالا می گوئید: نه، بروید ببینید! فرق می کند. قرآنی که اینجا می خوانید - همان آیات است - بروید آنجا بخوانید می بینید قرآن با هم فرق می کند؛ مثل اینکه قرآن برای یکی دیگر نازل شده است! فضا مسموم است.

خب حالا فردی که پشتش به جایی بند نیست، اگر جهل او نسبت به مبانی مزید بر علت شود [دیگر چه خواهد شد؟!]. حالا یک وقت آدم [در آن فضای مسموم] می رود، حتی پشتش هم بند نیست [اما] بالأخره یک مسائلی را به عنوان اصول موضوعه پذیرفته است، آنها دائماً به او تلنگر می زند، دائماً نهیب می زند؛ حواست را جمع کن ببین چه شد؟! مواظب باش! چه و چه! درعین حال تأثیر هم دارد، بی تأثیر نیست. حالا اگر کسی سواد نداشته باشد، از آن طرف هم برود در آنجا و از آن طرف مسائل دیگر هم ضمیمه شود، دیگر چه از آب در می آید؟! این یک مسأله خلاف توقع و غیر متوقعی نیست.

این مسئله [اجازه ارشاد] مشکل بود. لذا آنجا آن بنده خدا در [اداره ارشاد] اول طور دیگری بود. بعد آن بنده خدایی که در همان ارشاد بود به من تلفن کرد؛ نیم ساعت با ما چانه زد که آقا تو را به خدا، تو را به پدرت، [اینها را نمی شود اینطور چاپ کرد]. گفتم خیلی خب حالا که خیلی [مسأله دارید]، شما آن [مطالبی] را که به نظرتان می رسد مشخص بکنید من آنها را عوض می کنم. یک جملاتی که تند است و ... هشت مورد را ایشان برای ما فرستادند و ما هم تغییر دادیم و آنها هم پذیرفتند و به این کیفیت در آمد.

تأثر پیامبر اکرم از فهم مردم زمان خویش و پاسخ استاد

خود ایشان اصرار داشت بر اینکه بالأخره ملاحظه جو و رعایت افرادی را که نمی توانند به این زودی از آن تمایل دست بردارند، باید بشود. گفتم که ما نمی خواهیم که حقد و کینه مان را خالی کنیم و چه کار کنیم و ... ما فقط می خواهیم یک مسئله را برسانیم و آن اینکه ایشان فرد منصفی در قضاوت نیست! این مسئله هست و این قضیه باید برای افراد روشن بشود. البته با طرح مسائل علمی، نه ادعا و شعار، که دادند! نه! [با دلایل] محکم، دلیل هم از نظر فلسفی، هم از نظر تاریخی و هم از نظر سایر مبانی حجیت، حتی شهود و اینها همه باید روشن بشود.

من در آنجا آوردم؛ گفتم: ایشان می گویند: «پیغمبری که در آن زمان بوده این متأثر از اطلاعات اقوام و قبایل خودش است و به اندازه فهم زمان خودش می فهمد».

گفتم: - بعد از هزار و چهارصد سال، بالای منبر مسجد قائم - پدر من که یک شاگرد این مکتب هست، چهل سال قبل از این سلولهای بنیادین و این برنامه ژن و شبیه سازی و فلان و این چیزهایی که در آوردند،

پدر بنده چهل سال قبل گفت:

عن قریب خواهد رسید روزی که از یک سلول پوست، یک انسان درست کنند!

نه به او وحی شده، نه کتاب برایش نازل شده است.

بنده با همین گوش خودم شنیدم و بسیاری از رفقا هم بودند. در یکی از روزهای ماه رمضان ایشان سوره

یس را آن سال داشتند تفسیر می کردند که: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ تُوقَدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱

می گفتند: «در قضیه حضرت عیسی، عجب نیست! در داستان حضرت عیسی، که بالأخره مادر داشته

[عجب نیست!] عن قریب با تکنولوژی بشر [به جایی] خواهد رسید که شما خواهید دید که از یک سلول یک پوست، حتی از یک سلول یک پوست یک انسان درست می کنند و این حکایت از چه مسائلی می کند، که این دیگر بماند!»

البته ایشان آنجا نگفتند ولی بعد یک شبی که ما با هم در یک جایی بودیم، همین بحث مطرح شد و اصلاً

ایشان مسائلی گفتند برای اسرار عالم خلقت و اسرار وجود که گیج کننده است؛ که چگونه اینها به هم پیوسته است. اصلاً ما آن شب چیزهای عجیبی از ایشان شنیدیم. آن هم مدام احاله دادند: «حالا خواهید دید، حالا خواهید دید!»

[در آن کتاب] گفتیم ما دیدیم، بفرما! گفتیم: این آقا که نه وحی به او آمده است، نه کتاب و حدیث و

فلان و مثل ائمه! یک شاگرد مکتب امام صادق علیه السلام بوده است. [اما یک شاگرد] درست، نه شاگرد کلک! نه شاگردی که بخواد مردم را به خود دعوت کند، نه! آن شاگرد هیچ چیزی گیرش نمی آید، هیچ! اگر هشتاد سال که سهل است، هشتصد سال هم عمر بکند تمام بر تفرغن و بر آنانیتش افزوده خواهد شد که کم نخواهد شد! او نه!

حقیقت شاگردی امام صادق علیه السلام

شاگرد درست امام صادق علیه السلام که پا جای پای او بگذارد، هرچه را که او می گوید گوش بدهد

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۲. فقط به دنبال این باشد که ببیند امام معصوم چه گفته است و بس، تمام شد! نتیجه اش

^۱ سوره یس (۳۶) آیات ۷۷ الی ۸۳

^۲ سوره مائده (۵) آیه ۵۴

هم همین است؛ نتیجه‌اش هم این است که ما می‌بینیم و مطالبی [که از ایشان می‌شنویم]. چشمش باز می‌شود، مسائل آینده و چیزهای دیگری را می‌بینید که هر کسی از دوستان ما از آنچه را که از ایشان شنیده یک انبان دارد. خود بنده، کاغذهایی که من از ایشان نسبت به مسائل مختلف و غیبات و اینها شنیدم به سقف می‌رسد، منتهی ایشان اهل کتمان بوده و به هر کسی این مسائل را نمی‌گفته است!

اتفاقاً آنجا هم آورده‌ام که نه با صرف درس خواندن، بلکه با تربیت و تهذیب سلوکی و مراقبه انسان به این جایی می‌رسد که می‌تواند اطلاع پیدا کند، اشراف پیدا کند، بر همه حقایق و مبانی می‌تواند مطلع باشد.

در غیر از این صورت نه! فقط یک سری حفظیاتی است که [نتیجه‌اش را] داریم می‌بینیم. حفظیاتی را سرهم می‌کنند و این حرف‌ها. می‌رود تا جایی که دیگر فتوی هم صادر می‌شود که زن بدون اجازه شوهر حتی با نهی شوهر می‌تواند در این زمان به مسجد برود! به‌به! خب آن حفظیات بدون آن قضیه، کار را به اینجا می‌رساند که زن که بدون اجازه شوهر حرام است از منزل بیرون بیاید، چون در این زمان مساجد باید پر شود [جایز است بیاید]! مساجد از چه پر شود؟! از حکم خلاف ما انزل الله پر شود؟! مساجد برای این است؟ خالی می‌شود که بشود! مسجد برای چیست؟! مسجد برای این است که > ما انزل اللهم انزل الله **﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ ءَامَنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾**. ایمان به خدا یعنی ایمان به احکام الله، ایمان به ما انزل الله نه ایمان به خلاف ما انزل الله! طبق روایت امام صادق علیه السلام، آن زنی که برخلاف اجازه شوهر از منزل بیرون بیاید، ملائکه او را لعنت می‌کند تا وقتی که دوباره به منزل برگردد! تازه [می‌گویند] اگر منع هم بکند باید برود، مسجد پر شود؟! [یعنی چه که] مسجد پر بشود!؟

تلمیذ: وزیر زن چه می‌شود؟ وزیر زن؟

استاد: حالا دیگر. تو رو خدا ما در مسائل سیاسی [وارد نکنید]، خودمان [مسائلی داریم]

تلمیذ: شرعی عرض می‌کنم؟

استاد: شرعی، همچنین عینش را هم غلیظ کردند که اصلاً از ده تا مرد هم واجب‌تر است، آمدن و [شرکت] کردن! دیگر برای من و شما که قضایا روشن است؛ حالا باید برای دیگران توجیه بشود.

اینها از کجا درمی‌آید؟ این مسائل از کجا درمی‌آید؟ این قضیه چرا این طور است؟

چون به‌خاطر اینکه ما شاگرد امام صادق نیستیم آقا! شوخی هم نداریم! شوخی نداریم! مسائل را فقط بسط می‌سنجیم ظاهر می‌سنجیم، از خودمان می‌آییم نظر می‌دهیم، فتوی می‌دهیم. این طور می‌آییم [مطرح] می‌کنیم. عجب! آیا قضیه این است؟ مسئله این طور است؟

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۸

^۲ رجوع شد به الکافی، ج ۵، ص ۵۰۶

آیا از خطبه خوانی حضرت زینب، جواز حضور زن در اجتماع ثابت می‌شود؟

می‌آیند می‌گویند که حضرت زینب در [کاخ] ابن زیاد و یزید سخنرانی کرد و جلوی مردم سخنرانی کرد [پس حضور زن در اجتماع] اشکال ندارد! پدر ما می‌فرمود: «حضرت زینب شصت سال سنش بود در این شصت سال چند مورد در تاریخ داریم که آمد جلوی مردها در مسجد مدینه و [جاهای دیگر] با مردها حرف زد؟! فقط به بارگاه یزید و ابن زیاد چسبیدند.»

وقتی که اسرا را این طوری بردارند ببرند که همه دارند نگاه می‌کنند و هیچ کسی هم نیست حرف بزند! خب چه کسی باید اینجا حرف بزند؟ خب ایشان باید بلند شوند حرف بزنند، آبروی همه را بردارد ببرد؛ همه را رسوا کند. ولی آیا در تمام مدت عمر حضرت زینب با تمام فراز و نشیب‌های مسائل اجتماعی یک مورد کسی سراغ دارد که برای مردها جلسه گذاشته باشد و بیاید نگاه کند و خودش هم آرایش کند و زیر ابرو بردارد و سرخاب کند و بعد برای مردم حرف بزند، بعد هم شیخ‌ها همین طوری نگاهش کنند به به به به؟!

آیا یک‌هم چنین مسائلی بوده است؟! دین پیغمبر را به بازی گرفتند. خودمان هم اسممان را مبلغ گذاشته‌ایم! آیا شریعت این است؟!

اسوه ما در این دوران چه کسی است؟ اسوه ما حضرت زینب است، امام سجاد است، امیرالمؤمنین است، پیغمبر است، امام صادق است!

اسوه ما پیغمبر است که فرمود: «اگر سجده بر غیر از خدا جایز بود می‌گفتم زن بر مرد سجده کند»؛ این کلام پیغمبر است یا کلام دیگران که حتی با منع شوهر هم باید بیاید و مساجد را پر کند؟! پر از چه کند؟! پر از کدورت، پر از ظلمت!

در آن مسجدی که زن بدون اجازه شوهر بیاید و با منع شوهر بیاید، آیا دیگر در آن مسجد نورانیت پیدا می‌شود؟! آیا ملائکه [حضور پیدا می‌کنند؟!] نه خیر آقا، در آن مسجد دیگر شیطان است که از پشت بلندگو دارد حرف می‌زند؛ دیگر رحمان آنجا جا ندارد! رحمان در آنجایی است که بر وفق سنت رسول خدا عمل شود.

آیا تفریق صلوات یومیّه، شعار شیعه است؟

یکی از دوستانی که الان در همین جا در همین مجلس هست، خود ایشان می‌گفت وقتی که در یک جلسه‌ای بودند در منزل یکی از مراجع و این حرف‌ها که فوت کرده است؛ آقای مرجع - بعد از نود سال -

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۵۰۸: ... فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا رَأَيْنَا أَنَا نَسَاءً يَسْجُدُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْ أَمَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْءَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا»

ایشان می‌فرمودند: «گرچه تفریق صلوات، مطابق با سنت رسول خداست و لکن چون الآن این [جمع بین الصلواتین] به شعار شیعه تبدیل شده است ما باید صلوات را مُفَرَّقاً بخوانیم، باید جمع بخوانیم تا این شعار شیعه محفوظ بشود!» گفتم به‌به! دست شما درد نکند. آیا برخلاف سنت رسول خدا شیعه باید شعار بدهد؟! خاک بر سر شیعه که روزی برسد و برخلاف دستور امام صادق [کاری انجام بدهد]. ببینید کار مرجعیت ما به کجا دارد می‌رود؟! آقا این مسائل هست! ما به دستور امام صادق باید عمل بکنیم یا اینکه شعار شیعه را نگه داریم؟ شیعه کیست؟! آن شیعه، شیره است نه شیعه که بلند شود بیاید [خلاف سنت رسول الله کاری بکند]

صحت نظر اهل تسنن در تفریق صلوات

خود بنده با اهل تسنن در مکّه، جلوی کعبه، که با آنها صحبت می‌کردم، همین مسئله تفریق صلوات را گفتم. به ایشان گفتم که در اینجا حق با شماست. شوخی نداریم! امام صادق نمی‌گوید: نه نه! بیا بیخود انکار کن؛ چون تو شیعه هستی مبادا از دسته بیافتی! مبادا جا را خالی بکنی. نه بیا و بکوب.

گفتم صحیح است، درست است که رسول خدا در بعضی از اوقات حتی طبق تصریح صحاح نماز مغرب و عشا را به خاطر مسائلی اجتماع می‌خواندند؛ در سفر، منة علی العباد و تسهیلاً علی المکلفین؛ با همدیگر، جمع می‌خواندند لذا در سفر اشکال ندارد، ولی اصل و اساس سنت بر این بوده است [که جدا خوانده بشود].

حتی خواندن نماز عشا دیرتر از وقت هم باز مستحب است. یعنی الآن نماز مغرب را که انسان به جا می‌خواند، در بعضی روایات داریم حتی از وقت خودش هم دیرتر بخوانیم حتی بهتر است؛ از همان یک ساعت و نیم هم که می‌گذرد بهتر است که یک مقداری انسان باز به تأخیر بیندازد.

[صریحا] گفتم نخیر، حق با شما است. منتهی شما می‌گویید [جمع خواندن] باطل است، ما می‌گوییم نه، باطل نیست، ما این را می‌گوئیم؛ ولیکن الآن برخلاف است.

چرا نباید انسان منصف باشد؟! چرا؟! مگر ما کاسه داغ‌تر از آش هستیم؟! دل ما برای شیعه بیشتر می‌سوزد یا دل امام زمان؟! اگر امام زمان به جای بنده بود و با آنها صحبت می‌کرد چه می‌گفت؟ حضرت چه می‌گفت؟ می‌گفت نخیر اینکه ما می‌کنیم درست است، همین.

آن فرد می‌گوید آقا بروید طبق مدارک خودتان [ببینید نماز را به جمع خواندن درست است یا به تفریق؟! چطور ما سنی‌ها را محکوم می‌کنیم؟ مگر محکومشان نمی‌کنیم که بروید طبق مدارک خودتان نگاه کنید که اگر علی بر ابوبکر افضل بود، [دنبال علی بروید] و اگر ابوبکر بر علی افضل بود دنبال ابوبکر بروید ما هم دنبال ابوبکر می‌رویم! قبول داریم دیگر! ما با آنها این‌طوری بحث می‌کنیم دیگر!

مرحوم علامه امینی الغدیری که نوشت، چه چیزی نوشت؟! همه را از مدارک اهل تسنن آورد؛ گفت: آقا کتاب‌های خودتان است. در کتاب‌های خودتان است بروید نگاه کنید. خب اینکه [در جواب] ماندند برای

چیست؟ برای همین است که ماندند و الاً اگر اینطور نبود، اگر از کتب خودشان [دلیل نمی آوردند] می گفتند شما از کتاب های ما دلیل نیاورده اید، فایده ندارد، بیخود است، غیر مستند است، ادله حجیت کتاب های ما این است. خب دیگر در این موارد ما مسلوب الحجیة می شدیم. اما نه! از خود کتاب های آنها برای این قضیه [دلیل] می آوریم.

حالا اگر اینها بیایند بگویند جناب جماعت شیعه! جناب افراد و گروهی که شما خودتان را در همه دنیا برتر خلاق می دانید! آیا در خود احادیث شما نیست که باید تفریق بین صلوات کرد؟ ما در همین یک مسئله جزئی چه جواب داریم بدهیم؟!

می گوییم: حالا شعار شده است!

می گویند: بسیار خب! حالا آمدیم سر معامله! پس شما اجازه می دهید برای اینکه چون شعار شیعه شده است اشکال ندارد، ما هم می گوییم چون ابوبکر آمده خلیفه شده [و مردم] پذیرفتند پس باید علی را کنار بزنیم. آن وقت چه می فرمایید؟! حساب حساب، کاکا برادر! می آیم با هم معامله می کنیم! شما اجازه دادید دیگر! اجازه دادید برخلاف سنت رسول خدا می شود نمازها را مجتمعاً و جمعاً خواند، ما هم می گوییم قبول کردیم و روی چشممان گذاشتیم؛ ما این را می پذیریم. سنی ها می گویند ما هم می گوییم حالا متابعت از شیخین و خلفای ثلاثه چون شعار شده است، گرچه می دانیم برخلاف تصریح و نصب رسول خدا بوده است ولیکن ما عمل می کنیم و شمای شیعه هیچ اشکال نمی توانید بگیرید! این به آن در!

بینید چقدر ما پرت افتاده ایم! اینها به خاطر چیست؟ اینها به خاطر این است که ما از فقه چیزی نفهمیده ایم! ما از روایات چیزی نفهمیده ایم! ما از امام صادق نفهمیده ایم، ما از حقیقت دین چیزی سر در نیاوریده ام! اینها همه به خاطر این مسئله است.

کیفیت احتجاج ائمه با مخالفین

یک شیعه باید بداند که تکلیفش نسبت به مسائل به چه نحو است؛ در بعضی موارد اشتباه کرده باید بپذیرد در بعضی موارد اشتباه نکرده باید دفاع کند؛ هرچه می خواهد باشد، باشد! این دلیل ندارد که انسان [در برابر اشتباهی که کرده توجیه کند]

ما در مورد کیفیت احتجاجات ائمه با مخالفین یک هم چنین روشی را می دیدیم. در بعضی موارد هم می فرمودند: اینجا مطلب شما درست است، اینجا مطلب شما غلط است، اینجا این طور است، اینجا این طور [نیست]. چرا؟ چون ائمه میزانشان حق بود و مخاطبشان خدا بود! دیگر در آن جایی که خدا مخاطب انسان باشد، نه عمر و ابوبکری در آنجا راه دارد نه سایر افراد. در آنجا فقط خداست؛ خدا می گوید حق را بگو! حتی اگر ابوبکر هم آمده کاری را انجام نداده، نگو کرده است! بگویی کرده است، کار حرام انجام داده ای!

ابوبکر است، مخالف است، معاند است، یزید است، هر که می خواهد باشد. یزید است، یزید پسر پیغمبر را به قتل رسانده است، خدا پدرش را هم در می آورد و چه و چه ولی حرام است که ما بگوییم یزید فلان حرف را زد؛ این حرام است! چرا؟ چون یزید می گوید من که نگفتم، من پسر پیغمبر را کشتم، بالاترین جنایت را انجام دادم ولی این حرف را نزد من! چرا می گویی زده ام؟! در وجدانش ما را محکوم می کند.

و شیعه امام صادق را کسی نمی تواند محکوم کند! در هیچ مرتبه ای نمی تواند محکوم کند! شیعه امام صادق نقطه ضعف ندارد! بفرما صریح. نه، یزید این را نگفته است. آن کار را کرده است، آن غلط را کرده است، آن زنا را کرده است، آن قمار را کرده است، آن شطرنج را باخته است، سگ باز است، میمون باز است، همه چیز هست، فلان باز هست، از این «باز» هر چه «باز» بگوئید این دارد، ولی این حرف را زده است، نباید گفت زده است! بگویی زده است آنجا می آیی در صف مقابل [حق قرار می گیری]، با امام صادق فاصله گرفته ای! اما امام صادق می گوید همیشه پیش من باش، از من فاصله نگیر! می خواهی راجع به پیغمبر حرف بزنی در کنار من باش! چیزی را که پیغمبر نگفته بگو گفته است به خاطر من! [این درست نیست].

حکایت جعل روایات در باب فواید سوره قرآن

آن آقا در آمده بود کتاب نوشته بود راجع به قرآن، فواید سوره فلان، فواید سوره فلان! یک کتابی نوشته بود، من در جایی دیده بودم. یکی از همین افراد، یکی از همین آخوندها، مدتی پیش تقریباً حدود دویست سال پیش بوده است.

بعد یکی از علمای معروف آمده بود گفته بود آقا اینکه تو نوشتی [از کجا آورده ای]؟! این اخبار ما ندیدیم؟! کسی که سوره یس بخواند چه می شود، کسی که سوره بقره را بخواند [مثلاً] خدا ده تا بقره به او می دهد، کسی که سوره نساء را بخواند [مثلاً] خدا شش نساء اینجا و شصت تا نساء آنجا به او می دهد! - از این چیزها برداشته بود برای این سوره ها نوشته بود.

گفت: آخر ما هم این روایات را خوانده ایم پیدا نکردیم! گفت: من دیدم مردم به قرآن تمایلشان کم شده است، میلشان کم شده است گفتم بردارم از این روایات درست کنم که میل مردم به قرآن زیاد شود. به به! آخر احمق، به تو چه مربوط است که مردم میلشان به خواندن قرآن کم است یا زیاد.

اینها چیست؟! آن وقت این طرز فکر انسان را به اینجا می رساند که برای رسیدن به مقصد هر دروغی را توجیه کند! این چیزی که دیروز یا پریروز گفتم [این بود که] طرف بعد می رود می رود می رود اصلاً همه هیکل او سر تا پا دروغ می شود، یعنی آن تز و آن مرام و آن تفکر کم کم در انسان می آید [و همه وجودش را می گیرد] امروز در قرآن است، فردا در امام زمان است، پس فردا نمی دانم در فلان است، پس فردا در آقای فلان است! مدام مراتب [بالا می رود و به اینجا] می رسد دیگر! دیگر بیا کرامت درست کن، حرف درست کن و

دروغ بگو و جعل بکن، مطالبی که گفته می‌شود نصفش را سانسور بکن آنهایی که خوب است به همدیگر بچسبان و ماست مالی کن و درست بکنیم تا یک چهره بزرگ کرده [ارائه بدهیم] بعد هم اسمش را اسلام می‌گذاریم! این همان طرز فکر، همان سیره و همان روش است.

امام صادق می‌فرماید: درست انجام دادی، درست؛ خطا کردی باید بلند شوی بیایی بگویی من خطا کردم؛ تمام شد و رفت! نگویی باختی! نه به تو مربوط است، نه به پدر جدت مربوط است که در اینجا چه می‌شود.

دین‌گریزی، نتیجه عدم صداقت و انصاف

این مملکت و همه ممالک صاحب دارد! صاحبش هم حیّ است، دارد نگاه می‌کند؛ تدبیر دارد. او می‌گوید راست باش، او می‌گوید صادق باش، او می‌گوید با مردم درست باش، صاف باش؛ او [اینها را] دارد می‌گوید. ما چه می‌گوییم؟ ما می‌گوییم صلاح بر این است که نمی‌شود صاف بود، شفاف بود؛ صلاح بر این است! صلاح بر این است که نمی‌شود طور دیگری این طور، آن طور بود! صلاح بر این است! صلاح! صلاح! صلاح بر این است! آیا این [نتیجه] همان «صلاح بر این است» که روایت درست کردیم که مردم قرآن بخوانند؟! همان «صلاح بر این است»؟! ما هم [می‌گوییم] صلاح بر این است این گفته بشود، آن گفته نشود؛ آن کار انجام نشده را بگوییم انجام شده است، آن کار انجام شده را بگوییم نشده است. صلاح بر این است دیگر!

آقا جان مردم که خر نیستند! مردم هم می‌فهمند! نه شما به نتیجه رسیدی، یک! دوم اینکه سایر مسائل از دست رفته است. بالاخره مسئله‌ای مخفی نمی‌ماند. مسئله‌ای در این دوره زمانه مخفی نمی‌ماند. نه شما به مطلب رسیدید؛ به خاطر اینکه قضیه مطلبی نیست که بخواهد [کار را] درست بکند و از آن طرف وقتی که مردم ببینند که مطلب طور دیگری بوده و بعد طور دیگری ارائه شده است دیگر ایمان از بین می‌رود، اعتقاد از بین می‌رود، باورها از بین می‌رود، باور به صداقت از بین می‌رود؛ آن وقت به جایش چیزها و مسائل دیگر می‌آید، همین طور جلو می‌آید تا اینکه انسان در فضایی وارد می‌شود که دیگر در آن فضا هیچ روزنه‌ای وجود ندارد.

جایگاه شایسته سالاری در سیر و سلوک

از جمله مسائل و اشکالات مهمی که ما بعد از زمان مرحوم آقا با آن برخورد داشتیم همین نکته بود! همین قضیه بود که چرا باید فردی که دارای شخصیت خاص به خودش هست - هرچه - در جای یک شخصیت مخصوص و یک موقعیت مخصوص دیگر قرار بگیرد؟! هر کسی در جای خودش، ما نوکر همه هم هستیم؛ هر کسی در جای خودش!

آخر تو که داری می‌آیی و می‌گویی هر ولی‌ای که بعد بیاید قدرت و نفوذ و بصیرت و خبرویت و سعه او بیشتر از ولی قبل است! آخر انسان جاهل، این را برای چه کسی داری می‌گویی؟! می‌خواهی چه چیزی را

ثابت بکنی؟! خب نتیجه این حرف چه می شود؟! نتیجه این حرف این می شود که بنده می گویم بلند شویم بیائیم ببینیم که بوده یا نبوده است؟ سر و صدا [بلند می شود که] وای فلانی دشمن است، وای فلانی چه می کند، وای اغتشاشگر است، وای اختلاف ایجاد می کند!

وقتی بلند می شوند می آیند می گویند که قرآن ناطق در اینجا است، عکس العمل بنده چیست؟! عکس العمل بنده این است که می آیم می گویم ما قرآن را باز می کنیم اگر توانستند ترجمه بکنند - فقط ترجمه - بنده اسمشان را قرآن ناطق می گذارم! [آن وقت می گویند] وای ایشان آمده اغتشاش کرده است، وای دارد اخلال می کند!

چرا باید دروغ گفت؟! چرا؟! آخر کجای راست گفتن ایراد دارد که ما متوسل به دروغ بشویم؟! خب راست بگوییم، چه چیزی از ما کم می شود؟! [راست بگوییم] که آقا ما همین هستیم، سعه ما همین است، ظرفیت علمی ما همین است، اشراف ما بر مطالب همین است.

چرا باید بیائیم به مردم بگوییم که ما بیشتر از مرحوم آقا اطلاع و اشراف بر مسائل داشتیم و داریم! چرا؟! خب نتیجه اش این است که بنده می آیم می نشانم که آقا این چیست؟ [هیچ] تمام شد! خب چرا؟! آدم دلیل ندارد که بخواهد دروغ بگوید.

من آمدم به یک بنده خدایی گفتم که: آقا در این مسئله را شما چه نظر می دهید؟ می گوید: این است. گفتم: این، این طور بوده است.

[گفت:] عجب! بسیار خب

گفتم: همین!! پس آن حرف ها چه شد؟! این [جواب شما] که به پنج ثانیه هم نرسید! اقلاً یک خرده کیش می دادید دلمان را خوش کنیم؛ این مسئله که به پنج ثانیه نرسید. چرا این حرف ها را شما دارید می زنید که من بهتر از آقا می فهمم؟! [ما که] نمی دانیم والله چه بوده است؟!

برخورد مرحوم آیه الله طهرانی با جریان انحرافی بعد از مرحوم علامه

این قضیه همه جا هست، یعنی مسئله ای است که تا وقتی انسان در نفس است این مسئله هست! طرف آمده آنجا - با اینکه یک شخصیتی برای خودش است - می گوید که: بله آقا چه اشکال دارد که یک نفر قرآن ناطق باشد! چرا نباشد؟!

گفتم: عجب، بسیار خب! گفتم: شما معنای قرآن ناطق را می دانید چیست؟! [در جواب] ماند. گفتم اگر می دانی به من بگو اگر نمی دانی به تو بگویم - در لبنان بودیم - هیچ چیزی نگفت.

گفتم ما آن فردی را قرآن ناطق می دانیم که بتواند بر هفتاد بطن قرآن اطلاع داشته باشد! و الآن هم فقط امام زمان علیه السلام است! نه بنده و نه غیر بنده! بنده نمی دانم! درست شد؟ گفتم تا اینجا روشن شد؟!

کسی که آن امیرالمؤمنینی که گفت که من قرآن ناطقم [آن قرآن‌ها را] با تیر بزیند، او منظورش اطلاع بر ترجمه آیات نبود، عبدالله بن مسعود هم بلد بود آن آیات را بخواند. آن قرآن ناطقی که گفت بزیند، یعنی من آن باطن قرآن به من است و آن قرآن بدون من فقط یک مشت مرکب است.

گفتم: قرآن ناطق به آن می‌گویند که بر هفتاد بطن آیات، اطلاع داشته باشد درست؟! حرف نداریم؟!
گفت: نه

گفتم: من ایشان را می‌آورم جلوی ما سه تا، کسی دیگر هم نباشد، اگر توانست ترجمه کند من به او قرآن ناطق می‌گویم!

خب من حرف خلاف زدم، فحش دادم، سب کردم، چه کار کردم؟

ایشان از این جلسه به خانه‌اش می‌رود تلفن می‌کند به... [و می‌گوید: آقا اگر بدانید ایشان پشت سر شما چه می‌گویند، اگر بدانید چه فتنه‌ای [دارد درست می‌کند]

عجب! آقا مگر من چه گفتم؟! مگر من چه گفتم؟! گفتم اگر شما می‌گویید قرآن ناطق است، بسم الله! من، شما، او، کسی دیگر هم نباشد. خب من می‌پرسم. اصلاً از بسم الله الرحمن الرحيم شروع می‌کنیم. صاف بسم الله الرحمن می‌گویم: الف بسم چرا در اینجا حذف شده است، باید حذف بشود یا نه؟ یک بحث ادبی می‌کنم. چرا در بعضی موارد هست چرا در اینجا نیست؟ خصوصیت اینکه در اینجا حذف شده چیست؟ «باء» چرا باید به «اسم» بچسبد؟ همین تمام شد و رفت! به «الرحمن» و فرقی با «رحیم» و مقام جامعیت و مقام خاص اصلاً هیچ [نمی‌پرسم]، [فقط] همین صاف! قضیه دیگر تمام است! دیگر مشکل نداریم. چرا آدم این طرف آن طرف بزند؟

آن فرد خاص همین طور به ما نگاه کرد. گفتم: آقا یک حرفی بزن، یک فحشی بده، آخر یک چیزی بگو! خب این حرف من و ادعای من! خب چه شد؟ نتیجه چه شد؟! [تماس گرفت که] آقا اگر بدانید چه می‌کند. عجب!

نمونه‌های تاریخی انحراف بعد از اولیاء الهی

همین مسئله را می‌بینیم که در طول تاریخ هست؛ همیشه بوده؛ همیشه افراد در مواجهه [با حق اینطور بوده‌اند]. ما باید مواظب باشیم، ما باید مواظب باشیم که خطر ما را نگیرد! اینها برای ماست نه تعیب دیگران. إن شاء الله خدا همه را هدایت کند و دستشان را بگیرد. ولی انسان این مسائل را که می‌بیند واقعاً می‌ترسد! چه کسانی این مطالب را درست کردند؟! کسانی که سال‌های سال پیش همین بزرگان بودند! همین‌ها پیش بزرگان بودند؛ همین‌ها وقتی که مشهد می‌آمدند از مرحوم آقا وقت خاص می‌گرفتند و بنده شاهد یک ساعت، یک ساعت می‌نشستند حرف می‌زدند. همین‌ها وقتی که آقا صحبت می‌کردند اشک مثل ناودان از چشم‌هایشان

همین طور پایین می آمد و بنده برای اینها چایی می بردم. همین ها! خب این خیلی قضیه [مهم] است! مسئله مهمی است که انسان - در کنار ایشان که هیچ - در کنار پیغمبر بودند [ولی باز هم منحرف شدند!] حالا پدر ما به جای خود، چرا ما راه دور برویم، کنار پیغمبر بودند، فردا می آیند انکار می کنند.

حکایت انس بن مالک

همان انس بن مالک! امیرالمؤمنین می گوید: آن روز، آن قضیه بین من و تو اتفاق نیفتاد؟ [گفت] یا علی پیر شده ام حافظه من را [فراموشی] گرفته است. ای احمق بی شعور، پیر شدی؟! قضایای ده سال پیش و صد سال پیش یادت است آن وقت به اینجا که می رسد پیر شدی؟! آن وقت حضرت هم در آنجا می گوید: اگر پیر شدی با تو کاری نداریم ولی اگر قرار است دروغ بگویی یک پیسی در اینجای تو (صورت) درآید که دیگر نتوانی با هیچ پارچه و عمامه ای آن را بپوشانی. چشم هایت را هم خدا از تو بگیرد. فی المجلس [پیشانی اش] سفید شد [به قدری که] که مدام عمامه اش را پایین می کشید تا به چشمش می رسید تا کسی او را نبیند، کور هم شد. با دم شیر نمی شود بازی کرد! آن وقت الآن هم همه به همین کیفیت، به همین وضع [شده اند].